

روش‌شناسی قیاس‌گرایانه در اخلاق کاربردی؛ جایگاه نظریه در استدلال‌های اخلاقی

محمدتقی اسلامی*

چکیده

عالمان اخلاق کاربردی در مواجهه با مسائل اخلاقی به طور کلی درباره سه روش گفتگو می‌کنند: روش قیاسی یا به عبارتی، استدلال از بالا به پایین، روش استقرایی یا استدلال از پایین به بالا، و روش بینابینی یا توازن متفکرانه. قیاس‌گرایان یا طرفداران روش قیاسی بر نقش محوری و اساسی نظریه‌های اخلاق هنجاری در ارزیابی و توجیه افعال و داوری‌های اخلاقی تأکید می‌کنند.

این مقاله تلاش می‌کند تا با گزارش و نقد قیاس‌گرایی، جایگاه واقعی نظریه‌های اخلاق هنجاری را در روش‌شناسی اخلاق کاربردی نشان دهد. قیاس‌گرایی بر نقش محوری و اساسی نظریه‌های اخلاق هنجاری در ارزیابی و توجیه افعال و داوری‌های اخلاقی، به ویژه در حیطه‌های مسئله-خیز تأکید می‌کند. با نقد و ارزیابی مدعیات و دلایل قیاس‌گرایان می‌توان به دیدگاه روشنی درباره جایگاه واقعی نظریه‌های اخلاق هنجاری در روش‌شناسی اخلاق کاربردی رسید و این همان هدف مقاله است.

روش بحث در این مقاله، به اقتضای ماهیت آن، کیفی است که با کاربرد روشی توصیفی - تحلیلی و انتقادی، اهم دلایل و انگیزه‌های قیاس‌گرایان را از منابع اصلی آنان به دست آورده، با نقد و بررسی آنها به این نتیجه می‌رسد که با اتخاذ رویکردی معتدل در نظریه‌پردازی و بهره‌گیری از ظرفیت نظریه‌های اخلاقی، می‌توان در کنار بهره‌مندی از امتیازهای رویکرد قیاس‌گرایان از ایرادهای وارد بر این رویکرد در امان بود...

واژگان کلیدی: اخلاق، اخلاق هنجاری، اخلاق کاربردی، روش‌شناسی، قیاس‌گرایی، استدلال قیاسی

مقدمه

قیاس‌گرایی^۱ نگرشی روش‌شناسانه در اخلاق کاربردی^۲ معاصر است. مقصود از روش‌شناسی^۳ در اینجا شناخت و بررسی کارآمدی‌ها و ناکارآمدی‌های روش‌های گوناگون است. اگر به کار گرفتن روش را دانشی درجه اول محسوب کنیم، تحلیل و بررسی خود روش‌ها، دانشی درجه دوم محسوب خواهد شد. نکته شایان توجه این است که موضوع اصلی ما روش‌شناسی تحقیق است نه روش تحقیق^۴. پس هدف، بررسی مسائلی همچون چگونگی، صورت‌بندی پرسش‌های تحقیق، فرضیه‌سازی و به-کارگیری ابزارهای گوناگون تحقیق نیست؛ بلکه هدف، بحث و بررسی دیدگاه‌ها و ایستارهای روش‌شناسانه‌ای است که به شکلی ممکن است در اخلاق کاربردی کاربرد داشته باشند.

به عبارت دیگر روش‌شناسی به مطالعه روش‌های توجیه‌گزاره‌های علوم، مقایسه و یافتن محدودیت‌ها و نقاط ضعف و قوت آنها می‌پردازد. عالمان اخلاق کاربردی در مواجهه با مسائل اخلاقی، به طور کلی درباره سه روش گفتگو می‌کنند: روش قیاسی^۵ یا به عبارتی استدلال از بالا به پایین، روش استقرایی^۶ یا استدلال از پایین به بالا، و روش بینابینی یا موازنه متفکرانه^۷. این روش‌ها در واقع روش‌های توجیه^۸ و حل مسئله‌های اخلاقی هستند. می‌دانیم که اخلاق کاربردی از حیطه‌های مسئله‌خیز اخلاقی که گاه به شکل معضلات، دشواری‌ها و دوره‌های اخلاقی نمود می‌یابند گفتگو می‌کند (اسلامی و دیگران، ۱۳۸۹، ص ۲۳).

اکنون پرسش این است که به هنگام رویارویی با چنین حیطه‌هایی، بهترین روشی که ما را به صحیح‌ترین توجیه می‌رساند چیست؟ در پاسخ تاکنون یکی از سه روش یاد شده پیشنهاد شده است. بحث درباره هر کدام از این روش‌ها مجال جداگانه‌ای را می‌طلبد. در این مجال اجمالی از بحث درباره نخستین روش، یعنی روش قیاسی را

1. Inductivism
2. Applied Ethics
3. Methodology
4. Research Method/Method of Research
5. Inductive Method
6. Deductivism
7. Reflective Equilibrium
8. Justification

مطرح می‌کنیم. این روش بر نقش محوری و اساسی نظریه‌های اخلاق هنجاری در ارزیابی و توجیه افعال و داوری‌های اخلاقی، به ویژه در حیطه‌های مسئله‌خیز تأکید می‌کند. با نقد و ارزیابی مدعیات و دلایل قیاس‌گرایان می‌توان به دیدگاه روشنی درباره جایگاه واقعی نظریه‌های اخلاق هنجاری در روش‌شناسی اخلاق کاربردی رسید و این همان هدف مقاله است.

در اینجا یادسپاری این نکته لازم است که بر اساس مطالعات نگارنده، عالمان و فیلسوفان اخلاق کاربردی به طور عمده مباحث روش‌شناختی خود را در حوزه اخلاق زیستی یا اخلاق زیست‌پزشکی انجام داده‌اند.^۱ از این رو تطبیق‌ها و توضیحات مقاله بر موضوعات و مسائل این حوزه صورت گرفته است.

تعریف قیاس‌گرایی

در ارزیابی افعال و داوری‌های اخلاقی عده‌ای بر اهمیت بنیادی نظریه‌های اخلاق هنجاری تأکید می‌کنند. روشی که این عده برای اخلاق کاربردی پیشنهاد می‌کنند به قیاس‌گرایی شهرت یافته است. قیاس‌گرایی بر این باور است که همه داوری‌های اخلاقی موجه (یا دست‌کم، همه داوری‌های اخلاقی موجه در یک حیطه معین) با استفاده از یک ساختار نظری کاملاً تعریف‌شده صورت می‌گیرد. آن ساختار نظری در قالب نظریه اخلاقی صحیح به دست می‌آید. با وجود نظریه اخلاقی در داوری اخلاقی در موارد و موقعیت‌های خاص، همچنین در داوری در موارد تراحم اصول اخلاقی، نیازی به توسل به شهودات اخلاقی نخواهیم داشت. (مقصود از شهودات داوری‌هایی هستند که صرفاً صحیح به نظر می‌رسند نه اینکه با ملاحظات بیشتر، لزوماً بتوان آنها را توجیه کرد) (DeGrazia, 1992, p. 512; Arras, 2013).

این روش به این دلیل قیاس‌گرایی نامیده شده است که در استدلال برای اثبات مدعیات و داوری‌های اخلاقی از روش قیاس منطقی بهره می‌گیرد و از آنجا که کبرای

۱. شاید دلیل این کار تقدم تاریخی بحث‌های اخلاقی در این حوزه باشد؛ هر چند اهمیت مسائل اخلاقی در این حوزه و فراوانی آنها و نیز هماهنگی آرمان‌های اخلاقی صاحبان حرفه‌های پزشکی و زیست‌شناختی با نظریه‌های مهمی در فلسفه اخلاق را نباید از نظر دور داشت. کمتر حرفه‌ای را می‌توان یافت که مانند زیست‌پزشکی، بی‌چون و چرا دارای آرمان خدمتی باشد که با سلامت و خوشبختی انسان‌ها پیوند دارد. اگر سلامتی و خوشبختی را مهم‌ترین مصداق سود بگیریم، آنگاه آرمان زیست‌پزشکی با سودگرایی اخلاقی که از مهم‌ترین نظریه‌های فلسفه اخلاق است برابر خواهد بود.

این قیاس از مطالعه در نظریه‌های اخلاقی طلب می‌شود، این روش به استدلال نظریه‌محور^۱ نیز شهرت دارد. برجسته‌ترین طرفدار این روش هنری سیدجویک^۲ است که آن را با ظرافت و قوت در کتاب *روش‌های اخلاقی*^۳ خود به کار گرفته (Sidgwick, 1907) و اچ. اس. ریچاردسون^۴ کار پرزحمتی را در بررسی دقیق استدلال سیدجویک به انجام رسانده است (Richardson, 1991).

این روش از شیوه استدلالی که در علمی مانند ریاضیات به کار می‌رود الهام گرفته است و می‌کوشد تا مدعای خود را از مجموعه‌ای از مقدمات معتبر نتیجه‌گیری کند. این مجموعه از مقدمات معتبر همان ساختاری از احکام هنجاری است که همه مدعیات اخلاقی را در بر می‌گیرد. مطابق این روش، برای رسیدن به توجیه، کافی است که اصول و قواعد عام، به همراه واقعیت‌های مربوط به یک موقعیت، مدعایی را که می‌خواهیم نتیجه بگیریم تأیید کند.

روش قیاسی روش ساده‌ای است که با شیوه‌ای که بسیاری از مردم در تفکر اخلاقی آموخته‌اند و با آن رشد کرده‌اند، منطبق است: به کار بستن یک هنجار عام (اعم از اصل، قاعده، ایده آل، حق، و مانند آن) در مورد مصداق روشنی که تحت آن هنجار قرار می‌گیرد. در واقع اصطلاح *اخلاق کاربردی* نیز با عنایت به همین روش پدید آمد و مقصود از این اصطلاح، دست‌کم در بدو تأسیس، چیزی جز «به کار بستن» احکام عام در موارد خاص نبود. شکل استدلال در مدل قیاسی به این صورت است (Beauchamp, et al., 2009 pp. 369-370):

۱. هر فعلی که دارای صفت الف باشد الزامی است؛

۲. فعل ب دارای صفت الف است بنابراین:

۳. فعل ب الزامی^۵ است.

یک مثال ساده:

1. Theory Based Reasoning
2. Sidgwick Henry
3. The Methods of Ethics
4. Richardson, H. S.

۵. در اینجا شکل استدلال قیاسی را با تطبیق بر استنتاج الزام معرفی کرده‌ایم. آشکار است که می‌توان جواز یا منع را نیز به همین ترتیب استنتاج کرد.

۱. هر فعلی که بیشترین منفعت را برای بیمار داشته باشد بر پزشک او الزامی است؛

۲. فعل احیای ب بیشترین منفعت را برای این بیمار دارد. بنابراین:

۳. فعل احیای ب بر پزشک این بیمار الزامی است.

این ساختار توجه را از داوری‌های جزئی به سطح عامی از قواعد و اصول که داوری‌های جزئی را دربرمی‌گیرد جهت می‌دهد و آنگاه به سطح نظریه اخلاقی (که پوشش‌دهنده قواعد و اصول و تضمین‌کننده آنهاست) سوق می‌دهد. بدین ترتیب استدلال اخلاقی از بالا به پایین، یعنی از سطح نظریه اخلاقی به سطح داوری‌های جزئی به پیش می‌رود و از همین رو نظریه اخلاقی به عنوان سنگ بنای تفکر و استدلال اخلاقی اهمیت فوق‌العاده می‌یابد.

استدلال قیاس‌گرایان

حاصل مدعای قیاس‌گرایی آن است که در علم اخلاق، چه برای توجیه و داوری و چه برای حل تعارض‌ها، نیازی به مراجعه به شهودات خاص و جزئی نداریم؛ زیرا ساختار نظری کاملاً تعریف‌شده‌ای وجود دارد که همه داوری‌های اخلاقی از آن نشأت می‌گیرند و آن ساختار کلی همه جزئیات مسائل اخلاقی را پوشش می‌دهد. این مدعا با استدلالی شبیه قیاس استثنایی زیر امکان اثبات می‌یابد:

۱. اگر ساختار نظری کاملاً تعریف‌شده‌ای وجود داشته باشد که همه جزئیات مسائل اخلاقی را پوشش دهد، آنگاه در استدلال اخلاقی نیازی به مراجعه به شهودات جزئی نداریم؛

۲. خوشبختانه چنین ساختاری وجود دارد و کشف آن از طریق نظریه پردازی و مطالعه نظریه‌های اخلاقی میسر می‌شود؛

پس در استدلال اخلاقی نیازی به مراجعه به شهودات جزئی نداریم.

علل قیاس‌گرایی و نظریه‌محوری^۱

قیاس‌گرایان معمولاً به جای بیان دلیل و استدلال از علل و انگیزه‌هایی سخن گفته‌اند که سبب شده است تا اندیشمندان اخلاقی چنین اقبالی به نظریه‌های اخلاقی در شاخه‌های اخلاق کاربردی، به ویژه اخلاق زیستی از خود نشان دهند (Arras, 2013). در اینجا به چند انگیزه توجه می‌کنیم:

۱. ضرورت تحلیل‌های نظری

مسائل نظری در همه‌جای اخلاق کاربردی دیده می‌شوند و در بیشتر داورهای اخلاقی که درباره این مسائل انجام می‌دهیم، سرانجام هر چند به طور ضمنی، تسلیم برخی نظریه‌ها خواهیم شد (Darwall, 2003 ; Rachels, 2009). ما در زندگی شخصی و هم در شغل و زندگی حرفه‌ای خود، بیشتر اوقات با سرهم‌بندی کردن یک تصمیم استعجالی از کنار هر گونه معمای اخلاقی که پدید می‌آید، عبور می‌کنیم و با توسل به عادات فضیلت‌مندانه‌ای که توسط والدین یا جامعه به ما القا شده، یا قواعد دم‌دستی گوناگونی که در گذشته هدایت‌های خوبی برای ما داشته‌اند، یا با تغییر و تبدیل کورانه روش خود از گونه‌ای به گونه دیگر، کاملاً بدون تمسک به هیچ نوعی از نظریه اخلاقی کار خود را به پیش می‌بریم؛ ولی گاهی که نیاز داریم در سطحی کلان به توجیه اخلاقی بپردازیم، این سازوکارها به خوبی عمل نمی‌کنند؛ لذا ناچار به مسائل نظری روی می‌آوریم تا از طریق نظریه‌پردازی ادله متقاعدکننده‌ای را به مخاطبان خود ارائه دهیم. گاهی این نظریه‌ها در سطح پرسش‌های متافیزیکی است، مانند بحث درباره سقط جنین یا شبیه‌سازی و استفاده از سلول‌های بنیادی انسان. این مسائل مناقشه‌خیز پرسش‌های متافیزیکی گریزناپذیری را نسبت به شأن اخلاقی جنین‌ها و رویان‌های انسانی به جریان می‌اندازند. اگر بخواهیم احترام مخاطبان خود را در آن سوی این استدلال‌ها رعایت کنیم، لازم است ادله خوبی را با آنان مبادله کنیم و این ادله به ناچار متضمن نظریه‌هایی خواهند بود.

1. Theory Based

۲. نیاز به سطح بالاتری از توجیه

انگیزه دیگری که توجه به نظریه اخلاقی را تقویت می‌کند و به قول دورکین^۱، اندیشمند اندیشمند اخلاقی را وادار به صعود از نردبام توجیه نظری می‌سازد (Dworkin, 1997) این است که به هنگام تعارض میان مطالبات اصول میانی^۲ گوناگون نیاز به وزن کردن، تراز کردن و داوری کردن داریم. ضعف معروف نظریه‌هایی مانند نظریه دلیو دی راس^۳ یا اصل محوری^۴ بیشامپ^۵ و چیلدرس^۶ این است که اصول گوناگونی که ستون فقرات چنین نظریه‌هایی را تشکیل می‌دهند در موارد بسیاری با هم تعارض می‌کنند؛ در این هنگام نیاز خواهیم داشت که به سطح بالاتری از توجیه که از طریق نظریه اخلاقی عام‌تری تأمین شده باشد صعود کنیم. اندیشمندانی مانند هنری سیجویک از همین طریق، به اثبات سودگرایی^۷ بر این مبنا پرداخته‌اند که چنین نظریه‌ای می‌تواند در حل تعارض میان وظایف معمول عرفی، مانند وظیفه در قبال حفظ پیمان و وظیفه در قبال نجات بیگانگان از خطر مرگ، که اخلاق عرفی به خودی خود نمی‌تواند حل کند، ما را یاری دهد. (Sidgwick, 1907)

همین انگیزه، گاه در سطح قواعد اخلاقی و نقش آنها در استدلال اخلاقی مطرح می‌شود. بیشتر ما، شاید در بیشتر اوقات، مشکلات اخلاقی روزمره خود را با موفقیت به وسیله قواعدی مانند «ممنوعیت دروغ‌گویی»، «وجوب وفای به عهد» و «حرمت قتل نفس» حل می‌کنیم که در گذر زمان آنها را آزموده‌ایم و از آنها هدایت جسته‌ایم؛ ولی باز همواره مناقشه‌هایی درباره قواعد متعارض یا مشکلات تفسیری در تعیین ماهیت، وزن، و اهمیت قواعد گوناگون در موقعیت‌های مختلف پدید می‌آید. برای فیصله دادن به این مناقشه‌ها، نیازمند ملاکی هنجاری هستیم که بتواند ماهیت قواعد، مبانی توجیه آنها و وزن مقایسه‌ای آنها در استدلال اخلاقی را به روشنی بیان کند؛ تأمین این نیاز تنها از نظریه اخلاقی ساخته است.

-
1. Dworkin, R.
 2. Mid – Level Principles
 3. W.D. Ross
 4. Principlism
 5. Beauchamp, Tom L.
 6. Childress, James F.
 7. Utilitarianism

۳. رسیدن به ثبات و انسجام در استدلال و عمل

انگیزه دیگر ناظر به مزیتی است که در پرداختن به نظریه اخلاقی برای نیل به ثبات در استدلال‌های اخلاقی و رسیدن به دیدگاهی نظام‌مند و منسجم در حیات اخلاقی وجود دارد. پیداست که با فرض محدودیت عمر ما، فوریت دغدغه‌های عملی و کاربردی و محدودیت توجه و دامنه اطلاعات ما، دستمان از یک داور افسانه‌ای که بتواند از طریقی تمامی احکام حقوقی قابل تصور در یک مسئله و تمامی تاریخ احکام رسمی حقوقی را شناسایی کند و در همه این جزئیات پراکنده به وسیله بهترین فلسفه سیاسی که در دسترس دارد حکم منسجمی را تشخیص دهد^۱، بسیار دور است. اغلب، بهترین آرزویی که ما موجودات فانی می‌توانیم داشته باشیم این است که اندکی از حیطه‌های مهم تاریخ زندگی جمعی خود را روشن کنیم؛ از این رو تلاش می‌کنیم نظریه‌هایی را طرح کنیم که از جمله بر ماهیت رنج و بیماری، رابطه پزشک و بیمار، رفتار اخلاقی با کودکان وقتی موضوع یک پژوهش هستند، ماهیت مرزهای حریم خصوصی، فرصت برابر، و مانند این‌ها تأثیر بگذارد.

در اینجا نیز ممکن است تعارض‌هایی میان نظریه‌های مختلف و وزنی که آنها به اصول یا ارزش‌های مختلف می‌دهند، پدید آید. برای مثال، نظریه‌های مسلط درباره رابطه پزشک و بیمار بسیار تحت حاکمیت ارزش استقلال و اصل احترام به انتخاب فرد هستند؛ ولی رویکرد معمول به اخلاق پژوهش به شیوه‌هایی پدرسالارانه باقی مانده که ممکن است قابل دفاع نباشد. تعارض میان نظریه‌های مسلط و رویکرد معمول سبب شده که مثلاً در آمریکا اندیشمندان اخلاقی هیأت‌های بررسی نهادی را نسبت به انجام وظیفه خود در قبال حفاظت موضوعات بالقوه تحقیق از مطالعاتی که ممکن است ریسک‌های «بیش از حد» به وجود بیاورد، متهم می‌کنند و نگران این هستند که پاداش‌های مالی برای مشارکت در این پژوهش‌ها «نفوذ ناروا»یی بر موضوع‌های انسانی پژوهش، به ویژه کسانی که فقیرند و به لحاظ اجتماعی به حاشیه رانده شده‌اند، اعمال کند (Arras, 2013).

۱. یک چنین داور افسانه‌ای را دورکین به تصویر کشیده است (Dworkin, 1977).

اگرچه می‌توانیم سعی کنیم به سادگی در مواجهه با چنین ناسازگاری‌هایی به گونه‌ای کار خود را با مسامحه به پیش ببریم، ولی انتخاب عقلانی‌تر یا به تعبیری، انتخاب متعهدانه‌تر در قبال اخلاق، آن است که بکوشیم تا در میان نظریه‌های گوناگونی که در بسترهای مختلف طرح می‌کنیم به انسجامی نظام‌مند برسیم. اگرچه ممکن است هرگز به آن درجه از انسجام نظام‌مندی که تمامی جوانب را پوشش دهد نرسیم، ولی دست‌کم باید سعی کنیم تمام حیطه‌های ناهمخوان تجربه اخلاقی خود را با هم منسجم سازیم.

نقد قیاس‌گرایی

پس از بیان استدلال و انگیزه‌های قیاس‌گرایان در مقام نقد این روش، ابتدا استدلال قیاس‌گرایان را پاسخ می‌دهیم. استدلال قیاس‌گرایان که به صورت یک قیاس استثنایی بیان شد از ناحیه تالی یا مقدمه دوم مخدوش به نظر می‌رسد. تلاش‌هایی که تاکنون نظریه‌پردازان اخلاقی برای کشف یا جعل ساختار نظری جامع و مانع اخلاقی کرده‌اند به سرانجام قابل قبولی نرسیده است. بلکه اساساً ماهیت کلی و انتزاعی نظریه اخلاقی به گونه‌ای است که فایده تامی را نمی‌توان از آن در مواجهه با مسائل و مشکلات واقعی اخلاقی انتظار داشت.

برای نمونه تنها بر اساس اصل سود (مطابق نظریه سودگرایی) یا اصل وظیفه (مطابق نظریه وظیفه‌گرایی)^۱ در مواردی که هویت شخص فاعل معلوم نباشد، نمی‌توان چگونگی رعایت شخصیت او را دریافت. در چنین مواردی رعایت احترام مناسب شخصیت کسی که مثلاً دچار مرگ مغزی شده و ناشناس است و اعضای بدن خود را اهدا می‌کند، قابل فهم نیست.

بر پایه این اشکال مهم‌ترین مشکل قیاس‌گرایی انتزاعی بودن آن است و به تبع این مشکل اشکالات دیگری همچون جداسازی اندیشه اخلاقی از واقعیات اجتماعی، سنن، عادات و رفتارهای فرهنگی خاص، تاریخ‌ناگرایی و مشکلات ناشی از کار بست توأم با ابهام اصول عام در موارد خاصی که نیازمند به تعدیل مضمون آن اصول‌اند، بر این روش وارد شده است (Beauchamp, 1999 pp. 39-41).

1. Deontology

نقد علل قیاس گرایی و نظریه محوری

پژوهشگران موانعی را بر سر راه کاربست عملی نظریه‌های کلان اخلاقی شناسایی کرده‌اند (Arras, 2013) و همین موانع را می‌توان نقدهایی بر علل و انگیزه‌های نظریه محوری در اخلاق کاربردی دانست. در اینجا به دو نمونه از مهم‌ترین نقدها اشاره می‌شود:

۱. حضور دائمی اختلاف و تکثر اخلاقی

شاید همواره مانع اصلی بر سر راه به‌کارگیری نظریه کلان در عمل اخلاقی در عرصه حرفه و پژوهش پزشکی و سلامت عمومی فقدان اجماع بر این بوده است که کدام نظریه باید غالب باشد. نظریه‌های بسیاری وجود دارد که باید از میان آنها یکی را انتخاب کنیم - سودگرایی، نظریه اخلاقی کانت، نظریه اخلاقی رالز، نظریه آزادی فردی و... - و هیچ برنده روشنی در میان این نظریه‌ها نیست. این مشکل تنها گریبانگیر پژوهشگران و اندیشمندان اخلاقی نیست؛ بلکه چون رشته اخلاق کاربردی اساساً خود را متولی ارائه راهنمایی‌های عملی بالقوه مفید برای مقام عمل می‌داند، اگر همه فعالیت‌های تفسیری این رشته را منوط به انتخاب یک نظریه اخلاقی / سیاسی واحد و برتر بدانیم، آنگاه شاغلانی که برای حل مسائل بالینی یا سیاسی جهان واقع به امید کمک نشسته‌اند، واقعاً باید از انتظاری بسیار طولانی رنج ببرند.

حتی اگر فیلسوفان بتوانند بر اختلافات به ظاهر بی‌پایان و حل‌ناشدنی خود درباره اینکه کدام نظریه کلان را می‌پذیرند فائق آیند، ما همچنان با مشکل تفرقه و اختلاف نظر در درون نظریه مطلوب خود روبه‌رو هستیم. سودگرایان قاعده‌نگر با سودگرایان عمل‌نگر مخالفند؛ پیروان رالز با یکدیگر در اموری، از جمله در سنجش میزان برابری و صحت اصل تفاوت، مخالفند؛ طرفداران آزادی فردی بر سر شدت ترجیح آزادی بر برابری اجتماعی با هم بحث دارند.

هنگامی که با این احتمالات نظری متکثر و در نتیجه، تردید بسیار در رسیدن به نوعی اتفاق نظر اجتماعی درباره تفسیر بهترین نظریه روبه‌رو می‌شویم، خوش‌بینی خود را در رسیدن به نظریه‌ای اخلاقی که نزد همه عقلاً پذیرفتنی باشد و آن را مبنایی برای اخلاق زیستی قرار دهیم از دست می‌دهیم و اذعان می‌کنیم که برای رسیدن به نظریه‌ای

که بتواند مسائل روی اجاق^۱ و اولویت‌دار در اخلاق زیستی، از قبیل دستیابی به مراقبت سلامت، اخلاق اصلاح ژنتیک و کمک به خودکشی را با موفقیت فیصله دهد، راهی بس طولانی در پیش داریم. به طوری که به‌رغم تلاش‌هایی که برای یگانه‌سازی نظریه‌ها و برانداختن اختلاف میان آنها صورت می‌گیرد، اگر بر اختصاص نقشی محوری به نظریه کلان کاربردی در اخلاق زیستی بالینی اصرار نماییم به احتمال زیاد به رشد اختلاف دامن زده‌ایم.

۲. نیاز به مکمل‌های مشورتی به عنوان ملازم ضروری نظریه

تاکنون هیچ نظریه اخلاقی تمام و کمالی طراحی نشده که بتواند بی‌واسطه و بدون نیاز به تکمله‌های مشورتی، چنان ثمربخش به کار بسته شود که پاسخ‌های روشن و بی‌ابهامی به مشکلات پیچیده حرفه‌ای و سیاست جمعی ارائه کند. به قول برخی نویسندگان هر نظریه‌ای را که می‌پذیریم - از هر رنگ و بویی از سودگرایی، قراردادگرایی یا حقوق طبیعی که باشد - پیش از آنکه به مرحله تصمیم‌سازی عینی مورد نیاز در اخلاق کاربردی برسد توان خود را از دست می‌دهد (Gutmann, et al., 1998). در بیشتر موارد، نظریه‌پرداز ناگزیر به این نتیجه می‌رسد که اگر نظریه انتخابی او به کار گرفته شود، چندین گزینه عملی و سیاسی درست خواهند بود؛ لذا ناچار باید گزینه‌ای را ترجیح دهد که اکثریت اعضای کمیته‌های اخلاق کاربردی به آن تمایل دارند. به عنوان روشن‌ترین شاهد بر محدودیت‌های نظریه فلسفی و نیاز حتمی آن به یک مکمل رویه‌ای، می‌توان به اثر اندیشمند فیلسوف، نورمن دانیلس^۲ در باب مراقبت از سلامت اشاره کرد. او با ارائه نظریه‌ای رالزی کوشش کرد تا تفسیری صحیح از دستیابی به مراقبت از سلامت و ضمانت‌های اجتماعی آن ارائه دهد. هر چند دانیلس در آغاز امیدوار بود که نظریه‌اش بتواند، بر مبنای تقریر نیرومندی که از اصل فرصت برابر ارائه می‌کند، برنامه‌های اجتماعی مربوط به مراقبت و سهمیه‌بندی سلامت را به نحو لازم هدایت و راهنمایی کند (Daniels, 1996 pp. 75-144)، ولی در آثار بعدی خود به وضوح پذیرفت که نظریه فلسفی اساساً برای چنین برنامه‌سازی عینی‌ای کافی نیست

1. Front-Burner

2. Daniels Norman

و بایستی با یک فرایند مشورتی درست و بسامان، تکمیل شود. (Daniels, 2007 p. ch.4).

پاسخ به نقدها

دو نقدی را که بر جذابیت‌های نظریه اخلاقی وارد شد، می‌توان به ترتیب زیر پاسخ گفت:

پاسخ به نقد اول

حاصل ادعای کسانی که حضور دائمی اختلاف نظر در میان نظریه‌پردازان اخلاقی را مانعی بر سر راه کاربست نظریه‌های اخلاقی در اخلاق کاربردی می‌دانند، این است که چون نظریه‌های مختلف اخلاقی ما را به نتیجه‌های مختلف کاربردی می‌رسانند و این اختلاف هیچ‌گاه به وحدت نخواهد رسید، پس این نظریه‌ها نه تنها ما را به حل مسئله‌های اخلاقی نمی‌رسانند؛ بلکه چه بسا جدی گرفتن لزوم نظریه واحد، راه را برای شک‌گرایی اخلاقی هموار سازد. چنان‌که همین بحث در قرن هجدهم دیوید هیوم^۱ را به گونه‌ای از شک‌گرایی^۲ سوق داد که در نتیجه آن گفت که اخلاق در نهایت مبتنی بر «احساس» است و نه عقل. هیوم می‌دانست که هر استدلال اخلاقی برای اثبات خود نیازمند به دلیل است؛ ولی تأکید می‌کرد که هر رشته‌ای از دلایل به اصلی نخستین ختم می‌شود که غیرموجه است (Hume, 1751 p. Appendix I).

افزون بر نظریه هیوم، نظریه فیلسوفان معاصر چون السدیر مک اینتایر^۳ نیز به گونه دیگری از شک‌گرایی دامن می‌زند. به نظر مک اینتایر «عقلانیت» تنها در درون یک سنت تاریخی معنا دارد. او می‌گوید ایده عقل بی‌طرفی که توجیه‌کننده هنجارهایی رفتاری باشد که برای همه انسان‌ها نافذ باشد، توهمی است که توسط عصر روشنگری پرورده شده است. در واقع، این سنت‌های تاریخی هستند که استانداردهای تحقیق عقلانی را برای پژوهشگران علوم انسانی تعیین می‌کنند و این استانداردها که در واقع

1. Hume David
2. Skepticism
3. MacIntyre Alasdair

استانداردهای تفکر عقلانی هستند، از سنتی به سنت دیگر متفاوت است و ما نمی‌توانیم به هیچ معنای کلی و جهان‌شمولی از «استلزامات عقل» سخن بگوییم. بنابراین در دیدگاه مک اینتایر، ادله‌ای که توسط یک لیبرال مدرن بر مثلاً، ظالمانه بودن برده‌داری اقامه می‌شود، به ضرورت نزد یک ارسطویی مسلک که ملاک‌های او متفاوت است، قابل قبول نخواهد بود و جستجوی ملاکی که بر این دو سنت تفوق یابد، مطالبه ناروایی است. چنین استاندارد فارغ از سنتی وجود ندارد، مگر، احتمالاً درباره اصولی کاملاً صوری، مانند عدم تناقض، که این اصول هم بسیار ضعیف‌تر از آن هستند که نتایج مهمی به بار آورند (MacIntyre, 1988 pp. 6-7).

امکان نظریه اخلاقی واحد

اگر این دیدگاه‌ها درست باشند، نظریه‌های اخلاقی چیزی بیش از بیان احساسات نظریه‌پرداز یا سنت تاریخی او نخواهند بود، ولی همچنان‌که برخی نویسندگان بیان کرده‌اند (Rachels, 2009 pp. 19-22): پیش از آنکه این نتایج ناامیدکننده را بپذیریم، نکات دیگری وجود دارد که باید به خاطر داشته باشیم:

یکم اینکه، حتی اگر «عقل به تنهایی» نتواند اصول نهایی الزامی ما را تعیین کند، این به معنای آن نیست که انتخاب یک نظریه یا یک اصل، لزوماً دلخواهی است. قیود زیادی درباره اصولی که آنها را می‌پذیریم وجود دارد و این قیود زمینه‌هایی را برای امید به اینکه انسان‌های اندیشمند بتوانند به توافق برسند فراهم می‌کنند. همه انسان‌ها نیازهای یکسانی دارند: غذا، ملایمت، دوستی، امنیت و کار با ارزش، تنها بخش کوچکی از این نیازها هستند. همه ما از درد رنج می‌بریم و همه در معرض بیماری قرار داریم، خلقت همه ما آفریده‌ها به‌گونه‌ای است که دست‌کم گاهی دیگرگرا^۱ هستیم و ما موجوداتی هستیم که بنا به ضرورت زندگی اجتماعی داریم و از این‌رو باید قواعدی را که برای زندگی اجتماعی ضرورت دارند بپذیریم. این عوامل و عوامل دیگری از این نوع، محدودیت‌هایی قهری را درباره نوع اصولی که پذیرش آنها برای ما معقول است، بر ما تحمیل می‌کنند.

1. Altruist

دوم آنکه، این سخن مک‌ایتتایر ممکن است درست باشد که ملاک‌های تفکر عقلانی از یک سنت تاریخی به سنت تاریخی دیگر متفاوت است؛ ولی معنای این سخن آن نیست که سنت‌ها ایمن از نقد هستند. برخی از سنت‌های اخلاقی مبتنی بر فرضیه‌های الهیاتی یا متافیزیکی متناقض یا دلخواهی هستند. برخی دیگر فرضیه‌هایی درباره ماهیت و طبیعت جهان هستی ارائه می‌کنند که با ضروریات علمی در تضاد است. همچنین برخی از این سنت‌ها مبتنی بر دیدگاه‌هایی غیر قابل دفاع درباره ماهیت انسان هستند. پس نباید بپنداریم که همه سنت‌ها با هم برابرند. دست‌کم اینکه، سنت‌هایی که مبتنی بر آنچه به قول هیوم «خرافه و دین غلط» است، نباشند بر سنت‌هایی که چنین باشند ارجحیت دارند.

با در نظر گرفتن این نکات، می‌توان درباره توانایی عقل آدمی، قدری امیدوارتر بود. می‌توان به کشف استدلال‌های اخلاقی امیدوار بود که برای همه انسان‌ها قابل استناد باشد؛ نه فقط برای برخی از انسان‌ها که احساسات مشترک دارند یا بخشی از یک سنت سازگار را تشکیل می‌دهند. با این امید، رسیدن به نظریه‌ای اخلاقی که هنجارهایی را تعیین کند که برای همه انسان‌های عاقل پذیرفتنی باشد، دور نیست؛ هر چند توجیه چنین نظریه‌ای آسان نباشد. فرایند توجیه شامل ارزیابی شهودات ما درباره موردهای خاص، بررسی مجموعه‌ای از استدلال‌ها درباره رفتار فردی و سیاست اجتماعی، شناسایی و ارزش‌گذاری اصول میانی، دخالت دادن آنچه درباره ماهیت انسان و نظام‌های اجتماعی می‌دانیم، در نظر گرفتن مدعیات دینی و آنگاه تلاش برای هماهنگ کردن همه اینها با یکدیگر در یک نقشه ادراکی واحد است.

کاربست نظریه‌های منکثر

حتی اگر این خوش‌بینی و امیدواری واهی باشد و دستیابی به نظریه اخلاقی واحد به اندازه‌ای دشوار باشد که انتظاری طولانی و ناممکن را برای حل مسائل اولویت‌دار اخلاق زیستی و کاربردی بر ما تحمیل کند، باز هم چنین نیست که اختلاف و تکثر نظریه‌های اخلاقی موجود، به نحو جدی راه را بر استفاده‌های کاربردی از آنها سد کند. نظریه‌های اخلاقی حتی هنگامی که در تحلیل یک مسئله بر هم منطبق نباشند و نتایج

متفاوتی را پیشنهاد کنند، فواید کاربردی خواهند داشت که پژوهشگران برخی از این فواید را به این قرار بیان کرده‌اند (Harris, 2009 pp. 62-65):

۱. نظریه‌های کلان اخلاقی فهم ما را از ماهیت تعارض‌های بنیادین در بحث‌های اخلاقی بالا می‌برند؛ برای مثال فرض کنید می‌خواهید تصمیم بگیرید که آیا می‌توان برای آزمایش ایمنی خودرو از اجساد افراد متوفی استفاده کرد یا خیر. دو نظریه مطرح در باب افعال اخلاقی، یعنی سودگرایی و نظریه وظیفه‌گرایانه کانتی که بر احترام و کرامت انسانی تأکید دارند، در پاسخ به این پرسش با هم توافق ندارند؛ ولی درگیری جدی این دو نظریه شما را با جدیت مسئله اخلاق و تعارض بنیادینی که در آن وجود دارد، آشنا می‌کند و روند تصمیم‌گیری شما را با احتیاط‌های مهمی روبه‌رو می‌سازد.
۲. نظریه‌های کلان اخلاقی به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم ویژگی مباحث اخلاقی را حتی پیش از وقوع آنها پیش‌بینی کنیم. مثلاً در مباحث اخلاقی مربوط به انرژی هسته‌ای، مهندسان و ریسک‌شناسان در ارزیابی مخاطرات انرژی هسته‌ای اغلب مایل‌اند که با استدلال‌هایی مبتنی بر مقبولیت این مخاطرات بر پایه ملاحظات سودگرایانه پا به عرصه بحث با افکار عمومی بگذارند و بر پایه این ملاحظات چنین استدلال می‌کنند که فایده استفاده از انرژی هسته‌ای بر مخاطرات آن می‌چربد. غافل از اینکه افکار عمومی با این ادعا که ملاحظات و محاسبات شما سایر ملاحظات مهم اخلاقی را مغفول نهاده است به سادگی می‌تواند استدلال مهندسان و ریسک‌شناسان را رد کند؛ ملاحظاتی مانند اینکه آیا ریسک‌های مسلم این انرژی به شیوه عادلانه میان همه اعضای جامعه توزیع شده است و آیا کسانی که در معرض مخاطره هستند رضایت آزادانه و آگاهانه به آن دارند. در واقع مهندسان و ریسک‌شناسان هسته‌ای بیشتر مجذوب روش‌های تفکر سودگرایانه‌ای هستند که مستعد پذیرش رویکرد کمیت‌گرایانه‌اند و افکار عمومی بر استدلال‌هایی پافشاری می‌کنند که مبتنی بر نظریه احترام هستند و بیشتر ماهیت کیفیت‌گرایانه دارند. اگر مهندسان و ریسک‌شناسان به همان اندازه که از محاسبات مهندسی و کمیت‌گرایانه خویش آگاه هستند، از چستی نظریه اخلاقی مورد نظر خویش و مقایسه آن با نظریه‌های اخلاقی رقیب آگاهی می‌داشتند، این چنین ناپخته پای به محکمه دادرسی افکار عمومی نمی‌گذاشتند.

۳. با دانستن نظریه‌های کلان اخلاقی به درک پایه‌های اخلاقی مفاهیم و تکنیک‌هایی راه می‌یابیم که در تحلیل اخلاقی به کار می‌روند. مثلاً یکی از این تکنیک‌ها قانون طلایی کانت است که مطابق آن یکی از شرط‌های ذاتی مقبولیت و درستی اخلاقی یک فعل آن است که بتوانیم بخواهیم همان‌طور که انجام‌دهنده آن فعل هستیم دریافت‌کننده آن هم باشیم. این شرط را می‌توان نتیجه نظریه احترام دانست که می‌گوید باید با همه اشخاص به عنوان فاعل‌های اخلاقی به طور مساوی برخورد کرد. از این رو قانون طلایی می‌تواند به عنوان یکی از آزمون‌های این نظریه به کار رود تا با آن تأمین لوازم این نظریه را سنجش کنیم.

مثال دیگر از این مفاهیم و تکنیک‌ها مفهوم اهمیت حقوق است که هم می‌تواند پیامد نظریه سودگرایی و هم پیامد نظریه احترام باشد. از نگاه نظریه احترام، احترام به حقوق اساسی - مانند حق حیات، حق رضایت آگاهانه و آزادانه، حق آزادی بیان و حق مالکیت دارایی - به عنوان جنبه مهمی از صیانت از فاعل‌های اخلاقی در مقابل تجاوزهای ناموجه دیگران دیده می‌شود. از نگاه نظریه سودگرایی، احترام به این حقوق به عنوان تضمین مهمی برای اینکه مردم در شرایطی باشند که برای نیل به رفاه آنان ضروری است شناخته می‌شود.

۴. با شناخت نظریه‌های کلان اخلاقی، ابزارهای نظری مناسبی برای نقد برخی باورهای اخلاقی در اختیار خواهیم داشت. برخی باورهای اخلاقی بدون اینکه پایگاه نظری و استدلالی قوی‌ای داشته باشند، به مرور در میان مردم رواج می‌یابند. می‌توان این باورها را با ارجاع به نظریه‌های اخلاقی و ملاک‌های مورد تأکید آنها به چالش کشید؛ جدای از اینکه گاه این چالش به نقد آن ملاک‌ها سرایت می‌کند و زمینه برای تلاش علمی برای راهیابی به ملاک‌ها و نظریه‌هایی مستحکم‌تر فراهم می‌شود. باورهایی مانند منع اخلاقی جلوگیری از حاملگی، ناگواری مطلق بیماری و مرگ، باور به انحصار جواز اخلاقی درمان برخی بیماری‌ها در استفاده از اعضای بدن حیوانات وحشی از جمله باورهایی هستند که با مراجعه به نظریه‌های کلان اخلاقی قابل نقد هستند.

پاسخ به نقد دوم

اگر از نظریه اخلاقی انتظار داشته باشیم که همه واقعیت‌های ریز و درشت عینی را پوشش دهد، آنگاه اشکالی که در نقد دوم آمده وارد خواهد بود. روشن است که

عینیت‌های خارجی دستخوش تغییر و دگرگونی هستند و یک نظریه کلان ثابت نمی‌تواند همه آن دگرگونی‌ها را پوشش دهد؛ ولی این انتظار بی‌جایی است و نباید نیاز به مکمل‌های مشورتی را نقصی برای نظریه دانست؛ نظریه‌ها در کامل‌ترین وضعیت، خطوط کلی حاکم بر همه عینیت‌ها را ترسیم می‌کنند و ارائه راهکارهای عملی حاصل ضرب این خطوط کلی در اقتضائات جزئی و عینی موارد خاص است. در هر صورت حتی در مقام ارائه راهکارهای عملی با اینکه نیاز به مکمل‌های مشورتی داریم، ولی هیچ‌گاه بی‌نیاز از یک نظریه کلان نیستیم.

جمع‌بندی و نتیجه

قیاس‌گرایی یا نظریه‌گرایی به این معنا که هیچ نیازی به زمینه‌های جزئی در موارد عینی تصمیم‌گیری اخلاقی نداشته باشیم، مدلی نیست که همه‌جا کارآمد باشد. این مدل هر جا که یک موقعیت واقعی مستقیماً تحت یک حکم کلی قرار گیرد به سهولت عمل می‌کند؛ ولی از آن به دست نمی‌آید که استدلال و توجیه اخلاقی در موارد پیچیده چگونه به پیش می‌رود. ناتوانی از شرح تصمیم‌گیری اخلاقی بغرنج و داوری اخلاقی ابتکاری منجر به رد گسترده قیاس‌گرایی به عنوان مدلی مناسب برای اخلاق کاربردی شده است. تام بیشامپ می‌نویسد: «در سال‌های اخیر صدها کتاب و مقاله درباره روش‌شناسی اخلاق کاربردی انتشار یافته است! من حتی یک نفر را سراغ ندارم که مدل قیاسی را در روش‌شناسی اخلاق کاربردی پذیرفته باشد. ادبیات بحث درباره مدل‌ها و روش‌های اخلاق کاربردی در ۲۵ سال اخیر بر پرسش راجع به موضوعاتی مانند موازنه متفکرانه، عمل‌گرایی^۲، اخلاق مشترک^۳، تقیید^۴، تعادل^۵، تحلیل مورد، و

1. For example: (Sumner, et al., 1996; McGee, 2003; Wildes, 2000; Sugarman, et al., 2001; Arras, 1994; Pellegrino, 1994; Clouser, 1995; Gert, et al., 1997; Beauchamp, 2003; DeGrazia, 1992) (Richardson, 2000; Jonsen, 1995; Schmidt-Felzmann, 2003)

2. Pragmatism

3. Common Morality

4. Specification

5. Balancing

مانند اینها^۱ تمرکز یافته است.» (Beauchamp, 2007 p. 57).

ولی همواره باید توجه داشت که در اخلاق کاربردی وجود نظریه کلان اخلاقی مفید است؛ نظریه‌های اخلاقی حتی در مواردی که به نتیجه واحدی نمی‌رسند، فواید کاربردی بسیاری دارند که در این فصل به برخی از این فواید اشاره شد. گذشته از اینکه برخلاف نظر نویسندگانی مانند سی ای هریس که در مواردی که حل مسئله اخلاقی تنها با روش موردکاوی و مراجعه به اصول پایین‌دستی ممکن باشد، نیازی به استفاده از نظریه نمی‌بینند، معتقدیم هیچ موردی نمی‌توان یافت که بی‌نیاز از نظریه اخلاقی بتوان به حل صحیح و مؤثر مسئله اخلاقی رسید. هریس می‌نویسد:

این مثال را در نظر بگیرید: جیمز به استخدام شرکت الف و پس از آن به استخدام شرکت ب درمی‌آید. آیا او می‌تواند مهارتی را که در شرکت الف به کار برده و منجر به خلق یک طرح تولیدی مهم شده است را بدون رضایت مدیر آن شرکت، در شرکت ب نیز به کار ببرد؟ در این مثال به نظر نمی‌رسد که توسل به نظریه اخلاقی سطح بالا برای حل مسئله ضرورت داشته باشد و بلکه شاید در واقع مسئله را پیچیده‌تر کند. در چنین مواردی کافی است که با روش موردکاوی به تعیین ویژگی مجاز، غیرمجاز، الزامی، یا فوق‌وظیفه بودن این کار بپردازیم. ملاحظه اصلی این است که آیا می‌توان این کار را دزدی تلقی کرد، اگرچه پرسش‌های کلی‌تری نیز مطرح است مانند اینکه آیا این کار به کارفرمای سابق او صدمه می‌رساند، مهارتی که جیمز در شرکت الف به کار بسته تا چه اندازه از اطلاعات کلی و تا چه میزان از دانش تخصصی بهره برده است، چه استانداردهای رفتاری در صنعت وجود دارد و مانند اینها. می‌توان با توسل به اصول اخلاقی عامی چون «کارمندان بایستی به کارفرمایان خود وفادار باشند» و اصول اخلاقی غیرمستقیمی مانند «دزدی نکن»، مناسبت اخلاقی این پرسش‌ها را نشان داد. هر چند این کار در اغلب موارد ضرورت ندارد. اگر بتوانیم ثابت کنیم که کار جیمز دزدی است به حل مسئله رسیده‌ایم؛ زیرا بسیار کم‌اند کسانی که دزدی را، آن هم در چنین مواردی از نظر اخلاقی موجه بپندارند. البته ممکن است ملاحظات دیگری ما را به صحه

۱. پیدایش این موضوعات و مفاهیم در ادبیات روش‌شناسانه معاصر اخلاق کاربردی مرهون توجه به پیچیدگی‌های استدلال اخلاقی در موارد خاص است. توضیح این مفاهیم متوقف بر طرح نظریه‌های بدیل قیاس‌گرایی، همچون موردکاوی و اصل‌گرایی است که مجال مستقلی را طلب می‌کند.

گذاشتن بر کار جیمز سق دهند، ولی در هر صورت توسل به نظریه‌های سطح بالا ظاهراً ضرورتی ندارد (Harris, 2009 pp. 61-62).

ولی نظر هریس تمام به نظر نمی‌رسد. اشکال وارد بر این نظر آن است که چگونه می‌توان بدون مراجعه به یک نظریه کلان اخلاقی که در سطح کلان بر اصولی میانی همچون «دزدی نکن»، «دروغ نگو»، و «وفادار باش» حاکم است، تنها بر اساس این اصول به راه حل رسید. بدون نظریه کلان، تعریف این اصول، گستره، حدود و ثغورشان روشن نیست. در نتیجه هیچ‌گاه از مراجعه به نظریه کلان اخلاقی بی‌نیاز نخواهیم بود.



فهرست منابع

اسلامی، محمدتقی و و دیگران(۱۳۸۹)، اخلاق کاربردی چالش‌ها و کاوش‌های نوین در اخلاق عملی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

Arras John, (2013), "Theory and Bioethics", *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Zalta Edward N. (ed.). : URI = <http://plato.stanford.edu/archives/sum2013/entries/theory-bioethics/>.

Baier Annette, (1994), *What Do Women Want in a Moral Theory?*, *Moral Prejudices*, Baier, Cambridge: Harvard University Press.

Beauchamp Tom L and Childress James F., (2009), *Principles of Biomedical Ethics*, New York: Oxford University Press.

Beauchamp Tom L., (1999), "Applied Ethics, Philosophy and Ethics", Selections from *The Encyclopedia of Philosophy and Supplement*, Borcher Donald M. (ed), Macmillan Librery Refrence.

Beauchamp Tom L., (March 2007), "History and Theory in Applied Ethics", *Kennedy Institute of Ethics Journal*, vol.17, No.1, pp.55-64

Bertram C., Political Justification, (1997), "Theoretical Complexity, and Democratic Community", *Ethics*, Vol. 107, No 4, pp. 563-583.

Daniels N., (2007), *Just Health: Meeting Health Needs Fairly [Book]*, New York: Cambridge University Press.

Daniels N., (1996), *Justice and Justification*, New York: Cambridge University Press.

Darwall Stephen L.,(2003), *Theories of Ethics, A Companion to Applied Ethics*, Frey R. G. and Wellman C. H., Oxford: Blackwell.

- DeGrazia David, (1992), "Moving Forward in Bioethical Theory: Theories, Cases, and Specified Principlism", *Journal of Medicine and Philosophy*, Vol. 17, No.5, pp.511-39
- Donagan A., (1977), "Informed Consent in Therapy and Experimentation", *Journal of Medicine and Philosophy*, Vol. 2, No.4, pp. 307-29.
- Donagan, Alan, (1977b), *The Theory of Morality*, Chicago: University of Chicago Press.
- Dworkin R., (1997), "In Praise of Theory", *Arizona State Law Journal*, Vol. 29, pp.353-
- Engelhardt H. T., (1995), *Foundations of Bioethics*, New York: Oxford University Press.
- Fletcher J., (1974), *The Ethics of Genetic Control: Ending Reproductive Roulette*, New York: Doubleday and Company.
- Gutmann A. and Thompson D., (1998), *Democracy and Disagreement*, Cambridge: Harvard University Press.
- Harris C. F., (Fall 2009), *Is Moral Theory Useful In Practical Ethics?*, *Teaching Ethics*, pp. 51-67
- Hume, David, (1751), *An Enquiry Concerning the Principles of Morals*, Library of Alexandria, 1960
- London, A. J., (April 2001), "The Independence of Practical Ethics", *Theoretical Medicine and Bioethics*, Vol.22, Issue 2, pp. 87-105.
- MacIntyre, A., (1988), *Whose Justice? Which Rationality?*, Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Rachels, James, (2009), *Ethical Theory and Bioethics, A Companion to Bioethics*, Kuhse Helga: Singer, Peter, Blackwell Publishing Ltd.
- Rawls, John, (1971), *A Theory of Justice*, Cambridge: Harvard University Press.
- Rawls, John, (1999), *The Law of People*, Cambridge: Harvard University Press.

- Richardson, H. S., (Apr.1991), “Commensurability as a Prerequisite of Rational Choice: an Examination of Sidgwick's Position”, *History of Philosophy Quarterly*, Vol. 8, No. 2, pp. 181-197.
- Robeyns, I., (2008), “Ideal Theory in Theory and Practice”, *Social Theory and Practice*, Vol. 34, No. 3, pp.341-362
- Sen, A. K., (2006), “What Do We Want from a Theory of Justice?”, *Journal of Philosophy*, 103 (5), pp. 215-238.
- Sidgwick, Henry, (1907), *The Methods of Ethics*, Hackett: Indiana.
- Simmons, A. J., (2010), “Ideal and Nonideal Theory”, *Philosophy and Public Affairs*, 38 (1), pp. 5-36.
- Singer Peter, (2004), *Outsiders: Our Obligations to Those Beyond our Borders, The Ethics of Assistance: Morality and the Distant Needy*, Chatterjee D. (ed.), New York: Cambridge University Press.
- Singer, Peter, (1999), *Practical Ethics*, Cambridge: Cambridge University Press.